



The Applicability of the Principle of Non-forgiveness of a Muslim's Blood to Benevolent Acts (*fi'l-i muḥsinānih*) Resulting in Death (With a Critique of Article 509 of the Islamic Penal Code)

Seyyed Hosein Ghandili , PhD Candidate, Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Alireza Abedi Sarasia (Corresponding Author) , Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad

Email: a-abedi@um.ac.ir

Dr. Seyed Mohammad Taghi Ghabooli Dorafshan , Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

According to the Rule of *Ihsān*, if a benevolent act results in loss or damage, it does not give rise to liability (*zāmān*), and Imāmi jurists generally make no distinction in this respect between financial loss and bodily injury. This is despite the fact that the *Shari'a* has established a distinction between financial and bodily harm with respect to liability based on the available evidence and indications. In cases of bodily harm, unlike financial loss, the Principle of the Non-forgiveness of a Muslim's Blood has been established to prevent a Muslim's blood from being rendered uncompensated and to preclude the negation of liability. Against this background, the present study asks whether the complete denial of liability for a benevolent act resulting in death can itself amount to rendering a Muslim's blood uncompensated. The present article adopts a descriptive-analytical method and relies on library and documentary sources to review three possible scenarios: a benevolent act resulting in the death of the beneficiary, a benevolent act resulting in the death of a third person, and a benevolent act committed with the intention of promoting the public good that results in death. The possible legal outcomes are analyzed, and in some situations the possibility of compensating bodily injuries through the Public Treasury, on the basis of the Principle of the Non-forgiveness of a Muslim's Blood and other supporting reasons and indications, is strengthened.

Keywords: sanctity of blood, the Principle of the Non-forgiveness of a Muslim's Blood, negation of liability, benevolent act





افشور

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: <https://jfiqh.um.ac.ir/>

سال ۵۸ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۴۵ - تابستان ۱۴۰۵، ص ۲۰۶ - ۱۸۳

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲



شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۱

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfiqh.2025.90265.1851>

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی شمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان

نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ (همراه با نقد ۹ ق.م.ا)

سیدحسین قندیلی 

دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

دکتر علیرضا عابدی سرآسیا  (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Email: a- Abedi@um.ac.ir

دکتر سیدمحمدتقی قبولی درافشان 

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

براساس قاعده احسان اگر فعل محسنانه منجر به خسارت شود موجب ضمان نیست و دراین باره در کلام فقها تفاوتی بین خسارت جانی و مالی نیست. این در حالی است که برحسب شواهد و قرائن، شریعت بر تفاوت بین خسارت مالی و جانی از حیث ضمان بنا نهاده است. در خسارت جانی برخلاف مالی قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان جعل شده است که از پایمال شدن خون مسلمان و منتفی بودن ضمان جلوگیری می کند. اکنون این سؤال مطرح است که در فعل محسنانه منتهی به مرگ، آیا منتفی بودن ضمان به صورت مطلق مصداق پایمال شدن خون یک مسلمان نیست؟ در این نوشتار، به روش توصیفی تحلیلی و با ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه ای و اسنادی، با بررسی صور سه گانه بحث شامل فعل منجر به قتل محسنانه، فعل منجر به قتل شخص ثالث و فعل منجر به قتل با قصد احسان عمومی، احتمالات موجود مورد بررسی قرار می گیرد و در برخی حالات احتمال جبران خسارات جانی ازسوی بیت المال با استناد به قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان و سایر شواهد و قرائن تقویت می گردد.

واژگان کلیدی: حرمت خون، ابطال ناپذیری خون، نفی ضمان، فعل محسنانه.

مقدمه

از جمله مواردی که ممکن است شائبه پایمال شدن خون مسلمان مطرح شود، مرگ ناشی از فعل محسنانه است. توضیح آنکه، براساس قاعده احسان، ضمان شخص محسن منتفی است و مرجع دیگری نیز در کلام فقها برای تدارک خسارت جانی مطرح نشده است. این در حالی است که در باب خسارت جانی قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان جعل شده است و چنانچه بنابر شرایط خاصی امکان تدارک دیه نباشد، براساس قاعده مذکور، بیت المال مسئول تدارک خواهد بود و قرار نیست همچون خسارات مالی صرف، که بنابر شرایطی توسط فاعل آن جبران نشود، بدون جبران بماند. بنابراین، این سؤال مطرح می شود که آیا این قاعده شامل مصداقی می شود که شخصی بر اثر فعل محسنانه کشته شود و دیه با استناد به قاعده احسان از عهده شخص محسن منتفی شود یا آنکه موضوعاً این قاعده منتفی است و جریان ندارد؟ ظاهراً غالب فقها قائل به نفی ضمان به طور مطلق هستند و در چنین مواردی از قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان سخنی به میان نیامده است. همچنین ظاهراً قولی مبنی بر ضامن بودن شخص محسن در چنین مواردی یافت نمی شود اما براساس یک احتمال شاید بتوان با استناد به قاعده مذکور و ادله و عمومات دیگر در برخی موارد از طریق بیت المال خسارات جانی را جبران کرد. در این نوشتار ابتدا به موضوع شناسی و وجوه غیر قابل تخصیص بودن قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان و در نهایت، بررسی احتمال مذکور که در واقع هدف اصلی پژوهش را تشکیل می دهد، می پردازیم. لازم به ذکر است هر دو قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان و احسان در منابع مختلف فقهی بررسی شده است. همچنین مقالات متعددی با جنبه های مختلف از جمله «بررسی قاعده احسان و نسبت آن با قاعده لاضرر»، «تبیین گسترده و ناکارایی استقلالی قاعده احسان»، «قاعده احسان»، «قاعده ارزش خون انسان» و «تحلیل روایت ابی بصیر مبنی بر عدم بطلان خون مسلمان» تألیف شده اما هیچ کدام به موضوع مورد بحث ما اشاره نکرده اند.

افزون بر این موارد، دو مقاله به این شرح با عناوین نزدیک تری وجود دارد: محمود حکمت نیا در مقاله «احسان به جمع (احسان جمعی) و نقش آن در مسئولیت مدنی» به بررسی مسئولیت مدنی شخص محسن در فعل محسنانه با قصد احسان به جمع پرداخته و ضمان یا عدم ضمان شخص محسن را بررسی کرده است، لکن صرفاً به جنبه خسارات مالی صرف پرداخته شده است و خسارات جانی و اینکه اگر فعل محسنانه منتهی به مرگ شود آیا می توان مشمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان شود، بررسی نشده است. همچنین حسن کریمی در مقاله «تحلیل و بررسی قلمرو قاعده لایبطل دم امری مسلم» شمول و دامنه قاعده فوق را بررسی کرده است، ولی از امکان شمول آن نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ سخنی به میان نیاورده است. در مجموع می توان گفت وجه تمایز این پژوهش با پژوهش های پیشین پرداختن به

تعارض و تلاقی دو قاعده است. این نوآوری شامل بررسی این موارد است: امکان عرفی بودن موضوع قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان و در نتیجه آن، شمول قاعده ابطال ناپذیری نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ (قصد احسان عمومی)، ذکر وجوه تخصیص ناپذیری و در نتیجه، عدم امکان تخصیص قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان توسط قاعده احسان و ادله لزوم تدارک دیه از بیت المال در فعل محسنانه منتهی به مرگ با قصد احسان عمومی.

۱. معرفی اجمالی قاعده دم المسلم لا یذهب هدراً

از جمله قواعد مهم فقهی در باب حرمت دماء و نفوس مسلمانان، قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان است که اجمالاً دلالت بر حرمت وضعی خون مسلمان دارد.^۱ در این نوشتار جنبه‌های مؤثر قاعده در فرضیات مطرح شده بررسی می‌شود.

۱.۱. تعیین موضوع

بر اساس آنچه در منابع فقهی آمده است برای مشخص شدن موضوع یک حکم چنانچه موضوع را شارع مقدس خود تعیین کرده باشد، همان برای مکلف ملاک عمل است. برای مثال، موضوع نماز ازسوی شرع مقدس تعیین شده است، اما اگر موضوع حکم ازسوی شارع مقدس بیان نشود باید برای تعیین آن به عرف مراجعه کرد. برخی فقهای معاصر لزوم مراجعه به عرف در چنین مواردی را نوعی قاعده کلی تلقی کرده‌اند. با این توضیح که، مقتضای اطلاق امر مولا در چنین مواردی حمل کلام وی بر موضوع عرفی است.^۲ به عبارت دیگر، وقتی مولا به عبد خود امر می‌کند ولی مشخصات دقیق موضوع را مشخص نمی‌کند، آنچه عقلاً نسبت به موضوع حکم از کلام وی برداشت می‌کنند همان موضوع متعارف است. برای مثال، وقتی مولا به عبد خود دستور آوردن آب می‌دهد و شواهد و قراین حاکی از تشنه بودن مولا دارد آنچه از کلام وی برداشت می‌شود آب شیرین قابل شرب است، در امور شرعی نیز چنین است. نمونه آن تعیین حرز برای احراز تحقق شرایط اثبات حد سرقت است که ازسوی شارع مقدس تعریفی ارائه نشده است. بنابراین باید به عرف مراجعه کرد.^۳ همچنین نسبت به قاعده احسان نیز همین گونه است و موضوع قاعده احسان امری عرفی است.^۴ نسبت به قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نیز ظاهراً همین گونه است. بدین صورت که، در روایات متعدد دلالت بر لزوم جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمان دارد اما تعریف خاصی از پایمال شدن

۱. مصطفوی، مائة قاعدة فقهية، ۱۲۹.

۲. طباطبائی، کتاب المناهل، ۵۶۹؛ خویی، موسوعة، ۲۴/۲۵۶.

۳. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۴۳/۹.

۴. مراغی، العناوین الفقهیة، ۴۷۹/۲.

یک خون محترم در روایات بیان نشده و از این رو برای تعیین آن باید به عرف مراجعه کرد. براساس فهم عرف هرگاه شخص مسلمان محقون الدمی به سبب فعل دیگری به ناحق کشته شود و در قبال آن حسب مورد قصاص یا دیه نباشد، مفهوم هدرشدن و باطل شدن خون محترم محقق می شود. برخی موارد استناد به قاعده، مبین عرفی بودن مصداق قاعده و عدم تعیین آن از سوی شارع مقدس است. نمونه آن، قتل همراه با رضایت مقتول است. یکی از اختلافات موجود در این مسئله، منتفی بودن یا عدم انتفای دیه مقتول است. این قاعده، یکی از ادله حکم به عدم انتفای دیه مقتول است.^۵ موارد دیگری نیز وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می شود.^۶ این در حالی است که در روایات و ادله قاعده چنین موردی به عنوان مصداق قاعده مطرح نشده است اما در عرف وقتی شخصی به قتل برسد و در قبال خون او قصاص صورت نگیرد یا دیه پرداخت نشود مصداق پایمال شدن خون مقتول است. این امر مبین آن است که مصادیق قاعده براساس تشخیص و فهم عرف از پایمال شدن خون محترم تعیین می شود.

۱. ۲. دامنه قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان

نسبت به قلمرو این قاعده میان فقها اختلاف نظر است و ظاهراً راجع به این امر دو نظریه وجود دارد. براساس نظریه اول، این قاعده مواردی را شامل می شود که خون محترمی ریخته شده اما قاتل معینی ندارد یا دسترسی به آن ممکن نیست.^۷ به عبارت دیگر، این قاعده بر عدم سقوط دیه در جایی که قاتل مشخص نیست، دلالت دارد.^۸ در واقع، نظریه اول شمول قاعده را صرفاً محدود به موارد مذکور در روایت می داند. همچنین براساس این نظریه موضوع قاعده صرفاً محدود به موارد منصوص است و عرفی بودن موضوع منتفی است.

اما براساس نظریه دوم مفاد این قاعده بسیار وسیع تر است و عمومیت علت مذکور در روایت، تمامی مصادیق هدر بودن خون مسلمان را شامل می شود؛^۹ همان قاعده معروف «الْعَلَّةُ تُعَمَّمُ وَتُخَصَّصُ». ظاهراً نظریه دوم نسبت به نظریه اول معتقدان بیشتری دارد؛ زیرا در متون فقهی در موارد متعددی غیر از موارد منصوص (نظریه اول) مورد استناد واقع شده است. به دلیل رعایت اختصار از ذکر موارد آن خودداری می شود.^{۱۰}

با بررسی مواردی که در فقه به این قاعده استناد شده است می توان نتیجه ای کلی به دست آورد: در

۵. مرعشی نجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ۱/ ۱۳۰.

۶. ایروانی، دروس تمهیدیه، ۳/ ۳۱۵.

۷. فیاض کابلی، المسائل المستحدثة، ۱۹۳.

۸. مصطفوی، منه قاعده الفقهیه، ۱۲۹.

۹. خویی، موسوعة، ۴۲/ ۶۶؛ خوانساری، جامع المدارک، ۷/ ۲۷۷.

۱۰. خویی، موسوعة، ۳۰/ ۲۲۴؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۸/ ۲۶۶؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج، ۴۲/ ۱۷۱؛ ایروانی، دروس تمهیدیه، ۳/ ۳۱۵.

تمامی موارد یک وجه اشتراک وجود دارد و آن عبارت است از: وجود مقتضی هدر بودن خون مسلمان؛ مثل عدم دسترسی به قاتل یا رابطه پدر و پسر بودن بین قاتل و مقتول و... اما این قاعده جلوی آن را می‌گیرد و از پایمال شدن خون مسلمان جلوگیری می‌کند. سؤال اساسی در این بخش این است که باتوجه به مبنای دوم و شمول قاعده نسبت به سایر مصادیقی که در روایات ذکر نشده است آیا دامنه قاعده شامل خسارات جانی منجر به مرگ ناشی از فعل محسنانه می‌شود یا خیر؟ در ادامه به این پرسش پاسخ داده می‌شود.

۳.۱. وجه تخصیص ناپذیری قاعده دم المسلم لا یدهب هدرا

اگرچه برخی فقها قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان را تخصیص‌پذیر می‌شمارند،^{۱۱} لکن بنابر آنچه بیان خواهد شد نظر مختار بر تخصیص ناپذیری قاعده است که مطابق با مبنای خوانساری است. ظاهراً وجه تخصیص ناپذیری قاعده از نظر ایشان نص بودن ادله این قاعده در عمومیت است. ایشان تصریح می‌کنند که ظاهر ادله قاعده، تخصیص ناپذیر است^{۱۲} اما در کنار وجه مذکور وجوه دیگری نیز ذکر شدند است؛ از جمله آنکه اصل قاعده براساس تعلیل ذکر شده در روایت است و همان‌گونه که برخی بیان کرده‌اند دلیلی که در مقام تعلیل باشد تخصیص‌پذیر نیست.^{۱۳} البته باتوجه به ادله قاعده وجوه دیگری نیز به دست می‌آید که در ادامه به برخی از این روایات و وجه تخصیص ناپذیری آن‌ها اشاره می‌شود.

أ. در مقام بیان ضابطه بودن دلیل عام: یکی از عواملی که می‌تواند موجب تخصیص ناپذیری دلیل عام شود، در مقام بیان ضابطه بودن دلیل عام است.^{۱۴} در چنین حالتی، تخصیص با مقام معیار و مقیاس بودن دلیل عام منافات دارد.^{۱۵} در حقیقت، در چنین مواردی اگر تخصیص صحیح باشد، دلیل عام از میزان و معیار بودن ساقط می‌شود.^{۱۶}

برخی عمومات قرآنی و روایی از این قبیل است. برای مثال، می‌توان به برخی از روایاتی که مبنای ضابطه حدیث صحیح از باطل هستند اشاره کرد؛ مثل روایت ایوب بن حر که در آن راوی نقل می‌کند از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هر چیزی باید به قرآن و سنت بر گردد، هر حدیثی موافق قرآن نیست ظاهری آراسته دارد ولی دروغ است.^{۱۷} اگر روایت فوق تخصیص‌پذیر باشد ضابطه بودن آن از بین می‌رود و به عبارتی، نفس ایجاد ضابطه تخصیص‌پذیر نیست؛ چون قاعده بودن آن از بین خواهد رفت. از این رو، دلیل

۱۱. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۷۱/۲۱؛ ۳۹۲؛ روحانی، فقه الصادق، ۱۰۳/۱۳.

۱۲. خوانساری، جامع المدارک، ۲۶۷/۷ و ۵۱/۷.

۱۳. حکیم، الاصول العامة، ۵۴۰/۱؛ سبحانی تبریزی، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ۱۹۶/۲؛ سبحان، سلسلة المسائل الفقهية، ۲۴/۲۰.

۱۴. آشتیانی، بحر الفوائد، ۲۷۳/۲؛ تنکابنی، ایضاح الفرائد، ۶۰۵/۲.

۱۵. صدر، بحوث، ۶۹/۱۰؛ صدر، مباحث الأصول، ۳۵۴/۲.

۱۶. مروجی، تمهید الوسائل، ۵۲/۳.

۱۷. کلینی، الکافی، ۶۹/۱.

عام آبی از تخصیص است.^{۱۸}

ظاهر روایت ابی بصیر نیز از این قبیل است. در این روایت، امام صادق(ع) نسبت به کسی که به قتل رسیده و جنازه اش در بیابان پیدا شده باشد (و قاتل مشخصی نداشته باشد) می فرماید دیه او را از بیت المال پرداخت می کنم. سپس ایشان به کلام امیرالمؤمنان استناد می کنند که می فرمود: «لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ».^{۱۹} در این روایت کلام امیرالمؤمنان مستند پرداخت دیه از بیت المال عنوان شده است اما نفس کلام امیرالمؤمنان(ع) به تنهایی ظهور در وجود یک قاعده و ضابطه کلی در شریعت اسلام دارد و آن پایمال نشدن خون مسلمان در دین اسلام است و براساس آن لازم است حاکم شرع در موارد مشابه این گونه عمل کند. روایت دیگری نیز با مضمون فوق از حضرت نقل شده است.^{۲۰} همچنین روایت دیگری از جمیل بن دراج از امام صادق(ع) در مقام ایجاد ضابطه بودن را بیشتر نمایان می کند. در این روایت راوی نقل می کند از امام صادق(ع) پرسیدم: آیا شهادت زنان در حدود الهی جایز است؟ حضرت فرمود: تنها در قتل، امیرالمؤمنان(ع) پیوسته می فرمود: «لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ».^{۲۱} در این روایت، موضوع کلام حضرت شهادت زنان است، لکن باز هم حضرت به کلام کلی امیرالمؤمنان(ع) استناد می کنند. نمونه دیگر، روایت ابابصیر است که راوی از امام صادق(ع) نقل می کند که آن حضرت می فرماید: خداوند سبحان در دماء، به گونه ای دیگر از آنچه در اموال حکم کرده حکم کرده است و در ادامه، به تفاوت اقامه دعوا در اموال و دماء اشاره و در نهایت، علت این تفاوت را این گونه بیان می کنند: «...لِكَيْلَا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ».^{۲۲} از مجموع این روایات به دست می آید که شارع در مقام ارائه ضابطه ای کلی بوده است که تعلیل به آن در فروع مختلف فقهی، عمومیت آن را تقویت می کند و موجب تخصیص ناپذیری آن می شود.

ب. مناسبت حکم و موضوع: یکی از عواملی که می تواند موجب آبی از تخصیص شدن یک عام شود، مناسبت حکم و موضوع است.^{۲۳} مناسبت حکم و موضوع، به معنای مناسبت و روابط و مناسبت هایی است که در دید عرف میان یک حکم و موضوع آن وجود دارد. در چنین مواردی در واقع عرف دلیل عام را تخصیص پذیر نمی داند. البته مناسبت حکم و موضوع نیز می تواند سبب تخصیص یا تعمیم حکم شود.^{۲۴} برخی ادله احکام شرعی از این باب آبی از تخصیص هستند. برای مثال، یکی از مصادیق تناسب بین حکم

۱۸. لاری، التعلیقة علی المکاسب، ۴۲۲/۲.

۱۹. کلینی، الکافی، ۳۵۶/۷.

۲۰. کلینی، الکافی، ۳۶۲/۷.

۲۱. کلینی، الکافی، ۳۹۰/۷.

۲۲. کلینی، الکافی، ۳۶۲/۷.

۲۳. مکارم شیرازی، انوار الأصول، ۲۵۶/۳؛ مکارم شیرازی، القواعد الفقهية، ۸۰/۱.

۲۴. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، ۸۰۰؛ جمعی از مؤلفان، مجلة فقه اهل بیت(ع)، ۸۲/۱۰.

و موضوع آیه شریفه نفی سبیل است؛ با این توضیح که جعل حکمی که سبب استخفاف مسلمانان شود با تقدس دین اسلام و بنای شارع مقدس سازگاری ندارد. براین اساس می توان ادعا کرد حکم نفی سبیل کاملاً متناسب با موضوع شریعت اسلام است. لذا در نگاه عرف چنین حکم عامی تخصیص پذیر نیست که در برخی منابع فقهی به این امر اشاره شده است.^{۲۵} بنابراین می توان ادعا کرد که گاهی رابطه بین حکم و موضوع و تناسبی که بین این دو وجود دارد به گونه ای است که در نگاه عرف چنین حکم عامی تخصیص پذیر نیست. در برخی منابع نیز تاحدودی به این امر اشاره شده است.^{۲۶}

نسبت به قاعده «دم المسلم لایذهب هدرا» نیز ظاهراً چنین حالت و رابطه ای بین حکم و موضوع وجود دارد. توضیح آنکه، اهمیت بسیار زیاد دماء و نفوس در شریعت اسلام کاملاً امری ضروری و بدیهی است و بر هیچ کس پوشیده نیست. ازاین رو، جلوگیری از پایمال شدن آن نیز امری کاملاً بدیهی و ضروری است. به عبارت دیگر، می توان گفت: در نگاه عرف بین اهمیت بسیار زیاد خون یک مسلمان و لزوم جلوگیری از پایمال شدن آن به گونه ای تناسب و رابطه وجود دارد که سبب آبی از تخصیص شدن حکم می شود. بنابراین می توان گفت در نگاه عرف پذیرفتنی نیست گفته شود خون مسلمان نباید پایمال شود، مگر در این مورد و آن مورد. از ظاهر روایت هشام نیز می توان مسلم بودن قاعده و پذیرش آن نزد عرف را استنباط کرد. در این روایت، امام (ع) از پذیرش روایتی که مفاد آن دلالت بر پایمال شدن خون مسلمان می کند اظهار تعجب می کنند.^{۲۷} این بدان معناست که لزوم پایمال نشدن خون مسلمان امری بدیهی و مسلم نزد ایشان است تا حدی که راوی خود باید متوجه کذب بودن روایت اول می شد و اصلاً نیازی به سؤال کردن نداشته است.

باتوجه به نکات ذکر شده می توان نتیجه گرفت یکی از وجوه تخصیص ناپذیری قاعده «دم المسلم لایذهب هدرا»، تناسب بین حکم و موضوع این قاعده است.

ج. دلالت سیاق دلیل بر استقباح و استنکار امری: وقتی سیاق برخی عمومات یا اطلاعات دلالت بر استقباح و استنکار امری دارد، تخصیص و تقیید در آن راه ندارد.^{۲۸} حتی می توان آبی از تخصیص بودن چنین عمومات یا اطلاعاتی را مقتضای حکیم بودن گوینده آن ها دانست؛ زیرا وقتی متکلم حکیم قبح و استهجان امری را بیان می کند نفس قبیح بودن آنچه گفته شده مبین آن است که مولا قصد تخصیص یا تقیید

۲۵. بجنوردی، قواعد فقهیه، ۳۵۸/۱.

۲۶. نائینی، المکاسب و البیع، ۳۴۴/۲.

۲۷. هشام نقل می کند از امام کاظم (ع) درباره برده ای که نوید آزادی پس از مرگ مولایش دارد و شخصی را از روی خطا کشته است، پرسیدم. حضرت فرمودند: در این مسئله چه روایتی به شما رسیده؟ عرض کردم: از امام صادق (ع) برای ما روایت شده است که فرمودند: برده را به طور کامل در اختیار اولیای مقتول قرار می دهند. پس هرگاه مولای سابقش بمیرد برده آزاد می شود. امام کاظم (ع) فرمودند: «سبحان الله! قَبِيْلُ ذَمٍّ اَفَرِيْ مُسْلِمٍ....» (کلینی، الکافی، ۳۰۷/۷).

۲۸. صافی، بیان الاصول، ۳۴۸/۳.

قندیلی و دیگران؛ بررسی شمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ/ ۱۹۱

کلام خود را نداشته است. برای مثال، می توان به آیه ۱۵ سوره اسرا اشاره کرد: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا». سیاق این آیه شریفه ظهور در قبیح بودن عذاب پیش از فرستادن رسول دارد. همچنین است ادله ناهی از عمل به قیاس که دلالت بر قبح عمل به قیاس دارد و نیز برخی عمومات و اطلاقات حرمت غنا که دلالت بر قبح آن دارد، آبی از تخصیص و تقیید است.^{۲۹}

روایت سلمه بن کهیل نیز از این قبیل است.^{۳۰} در این روایت، تعبیر امیرالمؤمنان (ع) که فرمودند: «نخواهم گذاشت خون مسلمانی پایمال شود»، دلالت بر قبح پایمال شدن خون مسلمان دارد. البته در کنار این روایت و سایر ادله قاعده، برخی ادله دیگر نیز دلالت بر قبح پایمال شدن خون یک مسلمان دارد. برای مثال، می توان به روایت جابر به نقل از امام باقر (ع) اشاره کرد که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: هرکس شهادتش را کتمان کند یا شهادتی دهد که بر اثر آن خون مسلمانی هدر رود یا مال او را از بین ببرد، روز قیامت در حالی می آید که برای چهره اش به اندازه ای که چشم کار کند تاریکی است و در صورتش خراش است و همه خلایق او را با نام و نسبش می شناسند.^{۳۱} همچنین نزد عرف نیز نفس پایمال شدن خون مسلمان امری قبیح است که این امر نیز مؤیدی بر مضمون روایات فوق است. روایت هشام که نقل آن گذشت و تعبیری که امام به کار بردند «سبحان الله! فَيُطْلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ...» نیز تاحدودی دلالت بر قبح پایمال شدن خون مسلمان دارد.

در مجموع با بررسی این ادله به دست می آید که پایمال شدن خون مسلمان در شریعت اسلام امر قبیحی است و بنای شریعت بر جلوگیری از وقوع آن در خارج است.

د. نص در عمومیت: یکی از مواردی که سبب تخصیص یا تقیید ناپذیری عام یا مطلق می شود، صراحت در عمومیت یا اطلاق است.^{۳۲} در واقع دلیل عام به سبب برخی عوامل از درجه ظهور در عمومیت، به نص در عمومیت می رسد. عوامل مختلفی باعث نص شدن عام در عمومیت می شود، از جمله: تأکید بر عمومیت عام در خود دلیل عام.^{۳۳}

هرچند همان گونه که بیان شد بنابر نظر خوانساری ظاهر ادله معروف و مشهور، قاعده دم المسلم لا یذهب هدراً آبی از تخصیص است^{۳۴} و ظاهراً مراد ایشان همان نص در عمومیت است؛ اما در میان ادله این

۲۹. نجومی، الرسائل الفقهية، ۱۶۲.

۳۰. از سلمه نقل شده است که: حضرت علی (ع) درباره شخصی که مرتکب قتل شده بود و خویشاوندی نداشت فرمود: «دیه مقتول را من از سوی قاتل پرداخت می کنم و نخواهم گذاشت خون مسلمانی پایمال شود.» (کلینی، الکافی، ۳۶۵/۷)

۳۱. کلینی، الکافی، ۳۸۰/۷.

۳۲. حکیم، حقائق الأصول، ۵۴۰/۱.

۳۳. تستری، الهدایة فی شرح الکفایة، ۴۵۳.

۳۴. خوانساری، جامع المدارک، ۲۶۷/۷.

قاعده روایتی با لسانی شبیه به لسان ادله قاعده لا ضرر نقل شده است که براساس آن، حضرت علی (ع) پیوسته به عمال خویش می نوشتند: «لَا تُطْلُ الدِّمَاءُ فِي الْإِسْلَامِ» و به رفاعه نوشتند: «لَا تُطْلُ الدِّمَاءُ وَلَا تُعْطَلُ الْحُدُودُ».^{۳۵}

باتوجه به سیاق حدیث لا ضرر، این روایت نص در عمومیت یا اطلاق است و همین امر موجب آبی از تخصیص بودن آن می شود.^{۳۶} ظاهراً حدیث مذکور نیز از این حیث با حدیث لا ضرر شباهت دارد که موجب آبی از تخصیص شدن مرسله مذکور می شود.

البته روایت مذکور مرسل است، اما باتوجه به اینکه مضمون آن با روایات صحیح دیگر همسو است و نیز مفاد آن با روح شریعت و بنای آن بر اهتمام در دماء و نفوس، همخوانی دارد، ضعف آن جبران شدنی است.

در مجموع می توان نتیجه گرفت قاعده «دم المسلم لا یذهب هدرا» تخصیص ناپذیر است و ثمره آن در ادامه بحث مشخص می شود.

۲. بررسی شمول قاعده ابطال ناپذیری خون نسبت به فعل محسانه

در منابع فقه شیعه موارد متعددی یافت می شود که دال بر شمول قاعده احسان نسبت به خسارت جانی است.^{۳۷} برای رعایت اختصار، از ذکر موارد آن خودداری می شود. محل بحث آن است که آیا قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان مشمول چنین مصداقی می شود؟

برای پاسخ به پرسش فوق ابتدا به طور مختصر نکاتی را بیان می کنیم. براساس نظر مشهور، در خسارات مالی صرف، ضمان از ناحیه شخص محسن منتفی است و هیچ مرجع دیگری وظیفه تدارک خسارت را ندارد. شبیه چنین امری در موارد دیگر نیز وجود دارد. برای مثال، اگر به مال دیگری خسارتی وارد شود و فاعل آن مشخص نشود از جهت لزوم جبران خسارت، طبق نظر مشهور تکلیفی بر عهده حاکم شرع و بیت المال نیست اما در خسارت جانی این گونه نیست و درنهایت، بیت المال مرجع تدارک خواهد بود و قرار نیست مانند خسارات مالی صرف بدون ضمان بماند. این مسئله هم کاملاً عقلایی است، زیرا خون مسلمان بسیار اهمیت دارد و نباید بدون ضمان بماند. علت منصوص در روایات نیز به نوعی إشعار به این مسئله دارد. مؤید بر این امر، صحیح ابابصیر از امام صادق (ع) در باب قسامه است که می فرماید: «إِنَّ

۳۵. مغربی، دعائم الإسلام، ۴۰۴/۲.

۳۶. لاری، التعلیقة علی مکاسب، ۱۷۰/۲؛ خمینی، القواعد الفقهية، ۴۲/۱.

۳۷. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۶۷۰/۴۱؛ ابن ادریس، السرائر، ۳۶۸/۳؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۵۶۲/۱۰، ۲۵۸/۱۱؛ فیض کاشانی، مفتاح الشرائع، ۱۰۹/۲؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۹۱/۲۷؛ بجنوردی، القواعد الفقهية، ۱۱/۴؛ کاشف الغطاء، القواعد الستة عشر، ۹؛ محقق حلی، شرائع الإسلام، ۲۳۷/۴؛ علامه حلی، تحریر الأحكام، ۵۴۰/۵.

اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ بِغَيْرِ مَا حَكَمَ بِهِ فِي أَمْوَالِكُمْ...» در پایان نیز اشاره به علت منصوص دارند «لِكَيْلَا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»^{۳۸}

بعد از بیان نکات فوق اینک به پرسش مطرح شده می پردازیم. چنان که بیان شد ملاک در تعیین موضوع قاعده «دم المسلم لا يذهب هدرا» عرف است. در نگاه عرف می توان برخی مصادیق مرگ از روی فعل محسنانه را در صورتی که دیه مطلقاً منتفی باشد مصداق پایمال شدن خون یک مسلمان دانست. توضیح آنکه، برای فعل محسنانه با توجه به نیت شخص محسن سه صورت متصور است: گاهی نیت شخص محسن احسان به فرد خاصی است و گاهی نیت او احسان به شخص خاصی نیست، بلکه عموم افراد یک جامعه مد نظر است. در صورت اول نیز گاهی خسارت به محسن الیه و گاهی به شخص ثالث وارد می شود. براین اساس، سه صورت متصور است:

صورت اول: آنکه شخص محسن قصد احسان به فرد خاصی را دارد اما فعل وی منجر به مرگ محسن الیه می شود؛ مثل پزشکی که رایگان به قصد نجات جان بیمار بدن وی را با رعایت شرایط لازم جراحی می کند اما اتفاقاً فعل وی منجر به مرگ بیمار می شود. به نظر می رسد در چنین حالتی حتی اگر ضمانی در قبال مرگ محسن الیه نباشد بتوان گفت که موضوعاً پایمال شدن خون وی منتفی است؛ زیرا با توجه به آنکه پایمال شدن خون محترم مفهومی عرفی است، در نگاه عرف نمی توان چنین حالتی را به صورت یقینی مصداق پایمال شدن خون محترم دانست. در این حالت در واقع جان فرد در خطر است و برای نجات آن انجام فعل محسنانه لازم بوده است. بنابراین، حتی اگر در این میان فعل محسنانه منتهی به مرگ وی شود، نزد عرف عدم ضمان به طور مطلق نمی تواند مصداق ظلم به محسن الیه و پایمال شدن خون وی باشد. نکته مهم دیگر آنکه مصادیق مذکور در مستندات قاعده نیز مؤیدی بر این مطلب است. توضیح آنکه، مصادیق ذکر شده در روایات ناظر به حالتی است که به ناحق خون شخصی ریخته شده است ولی به دلیل عوامل و شرایط خاص امکان جبران خون وی وجود ندارد. بنابراین، در نهایت بیت المال برای جلوگیری از پایمال شدن خون، دیه او را پرداخت می کند. اما مرگی که در راه احسان به شخص به وجود آمده است اگر ضمانی در قبال آن نباشد نزد عرف نمی تواند مصداق ظلم و ستم به شخص محسن الیه باشد، بلکه می توان چنین چیزی را امری عقلایی هم دانست. بنابراین به نظر می رسد چنین صورتی تخصیصاً و موضوعاً از قاعده «دم المسلم لا يذهب هدرا» خارج است.

صورت دوم: شخص محسن قصد فعل محسنانه به شخص خاصی را دارد ولی شخص دیگری دچار خسارت جانی شود. یکی از مباحث مورد اختلاف در قاعده احسان، خسارات وارده به اشخاص ثالث

است. حال اگر خسارت جانی به شخص ثالث وارد شود بنابر آنچه بیان شد نباید مانند خسارات مالی صرف سنجیده شود؛ زیرا اهمیت دماء قطعاً بسیار بیشتر از خسارات جانی است. حتی اگر قائل باشیم قاعده احسان، خسارات به شخص ثالث را در بر می‌گیرد و موجب انتفای ضمان به طور مطلق می‌شود، در خسارات جانی نمی‌توان با قطعیت حکم به انتفای ضمان به طور مطلق داد. مثال صورت دوم می‌تواند پزشکی باشد که به قصد نجات جان طفل در رحم مادر، وی را مورد عمل جراحی قرار دهد و همین امر موجب مرگ مادر شود.

به نظر می‌رسد در اینجا سه وجه محتمل باشد: وجه اول آنکه، چنین حالتی از شمول قاعده احسان خارج باشد؛ با این توضیح که اگر احسان را امری نسبی بدانیم ممکن است بر فعل محسن نسبت به فردی احسان صدق کند و نسبت به دیگری احسان صدق نکند. براین اساس، شخص محسن تنها نسبت به محسن‌الیه محسن بوده و نسبت به افراد دیگر، محسن نبوده است. بنابراین، خسارت واردشده به ثالث ازسوی شخص محسن مشمول ادله ضمان است. مؤید این مطلب آن است که قاعده احسان خلاف اصل اولیه ضمان است و در چنین مواردی باید به قدرمتیقن اکتفا کرد و بعید نیست قدرمتیقن هم انتفای ضمان نسبت به خسارات وارده به محسن‌الیه باشد.

وجه دیگر این است که محسن‌الیه ضامن خسارتی باشد که به شخص ثالث رسیده است. لکن آنچه نسبت به قاعده احسان مشهور است صرفاً مسقط بودن آن است و با استناد به این قاعده نمی‌توان ضامن بودن شخصی را اثبات کرد. این نوشتار نیز در مقام اثبات یا رد چنین چیزی نیست. البته ممکن است بتوان با ادله دیگر مثل قاعده «من له الغنم فعليه الغرم»^{۳۹} ضمان محسن‌الیه را در چنین مواردی اثبات کرد، ولی چنین امری نیاز به بحثی مفصل و جداگانه دارد.

در کنار دو احتمال مطرح شده، یک احتمال دیگر نیز می‌تواند مطرح شود و آن پرداخت دیه از بیت‌المال است. توضیح آنکه، اگر ملاک در نفی ضمان را نفس محسنانه بودن فعل بدانیم؛ اعم از آنکه به محسن‌الیه خسارتی وارد شود یا به شخص ثالث، براین اساس هر نوع ضمانی مطلقاً ازسوی شخص محسن منتفی است. از طرفی باتوجه به آنکه نسبت به شخص ثالث هیچ‌گونه احسانی صورت نگرفته است، بعید نیست در چنین حالتی اگر پرداخت دیه مطلقاً منتفی باشد مصداق پایمال شدن خون وی محسوب شود. بنابراین باتوجه به عدم امکان اخذ دیه از شخص محسن، بیت‌المال مرجع تدارک آن است؛ زیرا چنان‌که در صورت قبلی بیان شد لازمه ضرورت جلوگیری از پایمال شدن خون محترم در جایی که امکان اخذ دیه از شخص دیگری مثل قاتل یا عاقله وجود نداشته باشد، پرداخت دیه از بیت‌المال است. همچنین مؤیدات و

۳۹. مصطفوی، مائة قاعدة فقهية، ۲۸۴.

استدلال‌های صورت قبلی نسبت به این احتمال نیز می‌تواند مطرح شود. البته ممکن است این اشکال به ذهن خطور کند که باتوجه به آنکه فعل محسنانه در جهت مصلحت عمومی نبوده پرداخت دیه از بیت المال از این حیث نسبت به صورت سوم ضعیف‌تر باشد، ولی با توجه به آن‌چه گذشت حکم مسئله به ذهن، بعید نمی‌رسد.

صورت سوم: اگر شخص محسن قصد فعل محسنانه را دارد اما مانند فرض قبلی شخص خاصی مدّ نظر او نیست و به قصد احسان به عموم افراد یک جامعه اقدام به انجام فعلی می‌کند که اتفاقاً منجر به مرگ یک نفر می‌شود. آنچه بیشتر مدّ نظر در این نوشتار است همین صورت می‌باشد. مثال معروف چنین حالتی، حفر چاه برای مصلحت عمومی است که ظاهراً ماده ۵۰۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز مصداق همین صورت است. در این صورت بعید نیست بتوان چنین حالتی را داخل در موضوع قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان دانست؛ زیرا هر چند نفس فعل، محسنانه بوده است؛ ولی قصد احسان به شخص کشته شده بالخصوص نبوده، بلکه مصلحت نوعی مدّ نظر بوده است و برخلاف صورت قبلی نمی‌توان شخص مورد حادثه را محسنّ الیه یقینی قلمداد کرد. بنابراین اگر بخواهیم با نگاه عرفی بسنجیم شاید با قطعیت چنین حالتی مانند صورت قبلی خارج از قاعده مذکور نباشد. البته نسبت به این مسئله برخی اساساً مصداق مذکور را خارج از شمول قاعده احسان می‌دانند و مطلقاً قائل به ضمان شده‌اند.^{۴۰} در مقابل، برخی دیگر فرض مذکور را مشمول قاعده احسان می‌دانند.^{۴۱} این نوشتار در مقام نقد یا اثبات این دو قول نیست، اما بنابر پذیرش شمول قاعده احسان نسبت به فرض مسئله، تحقق مفهوم پایمال شدن خون وی بعید به نظر نمی‌رسد، به خصوص آنکه شخص محسن قصد احسان بالخصوص نسبت به فرد کشته شده را نداشته و عامل تأثیرگذار در نگاه عرفی می‌تواند همان قصد خاص احسان به شخص محسنّ الیه باشد، درحالی که اگر مصلحت نوعی مدّ نظر باشد با قطعیت نمی‌توان مانند صورت قبلی به مسئله نگاه کرد. در مجموع، براساس نظریه مطرح شده در این نوشتار مبنی بر عرفی بودن موضوع قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان، ظاهراً حکم به انتفای ضمان به طور مطلق را می‌توان مصداقی از پایمال شدن خون مسلمان دانست. در این میان دو نکته مهم وجود دارد: اگر قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان را در مصداق مذکور جاری بدانیم، اولاً رابطه آن با قاعده احسان چگونه خواهد بود؟ ثانیاً دیه شخص کشته شده را چه کسی یا چه مرجعی باید پرداخت کند؟ در ادامه به این دو نکته مهم می‌پردازیم.

۴۰. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۰۳/۴۳.

۴۱. خمینی، تحریر الوسیله، ۵۶۴/۲؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج، ۳۰۰/۴۲.

۳. رابطه قاعده «دم المسلم لا یذهب هدرا» با قاعده احسان در صورت قصد احسان

عمومی

براساس آنچه در منابع فقهی آمده است ظاهراً قاعده احسان مانند قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان، آبی از تخصیص است. برای رعایت اختصار و خودداری از ذکر مطالب تکراری، از ذکر مفصل وجه تخصیص ناپذیری قاعده احسان خودداری می‌شود. لکن مختصراً باید عنوان شود اولاً باتوجه به سیاق آیه ۹۱ سوره شریفه توبه، این عام تخصیص ناپذیر است؛^{۴۲} ثانیاً یکی از مدارک قاعده احسان حکم عقل است و احکام عقلیه تخصیص ناپذیرند؛^{۴۳} ثالثاً آیه شریفه إشعار به قبیح بودن توبیخ و مؤاخذه شخص محسن دارد که این امر هم دال بر غیرقابل تخصیص بودن است.^{۴۴} در نتیجه، ممکن است در نگاه اول مدلول دو دلیل با هم تعارض داشته باشند اما ظاهراً این تعارض به نحو مستقر نیست؛ زیرا ظاهر ادله قاعده احسان ضمان را از دوش فرد محسن بر می‌دارد و نسبت به ضمان یا عدم آن توسط مرجع دیگر هم دلالتی ندارد. از سوی دیگر، قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان صرفاً در مقام جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمان است و نسبت به مرجع تدارک خسارت دلالتی ندارد و در مقام بیان نیست. مؤید این امر برخی موارد استناد به قاعده است. برای مثال، در روایتی ابوبصیر از امام صادق (ع) درباره مردی که از روی عمد مردی را کشته است، پس از آن قاتل فرار کرده و کسی بدان دست نیافته است سؤال می‌کند. حضرت در پاسخ می‌فرماید: اگر مالی دارد دیه از مالش گرفته می‌شود، وگرنه از خویشاوندان وی به ترتیب نزدیکی در خویشاوندی گرفته می‌شود و اگر خویشاوند ندارد، امام دیه او را می‌پردازد؛ چراکه خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود.^{۴۵} باتوجه به آنچه بیان شد اگر مرجعی غیر از شخص محسن دیه را پرداخت کند تعارض مستقری بین مدلول دو دلیل نخواهد بود.

۴. مرجع تدارک دیه در جایی که شخصی بر اثر فعل محسنانه در صورت قصد

احسان عمومی کشته شود.

آنچه از ظاهر روایت ابوبصیر به دست می‌آید این است که این قاعده صرفاً در مقام بیان یک ضابطه و قاعده کلی به نام لزوم جلوگیری از پایمال شدن خون یک مسلمان توسط حاکم شرع است که حسب مورد ممکن است از طریق پرداخت دیه توسط اقارب یا بیت المال میسر شود. براین اساس، باتوجه به سکوت

۴۲. خوانساری، جامع المدارک، ۲۹۶/۶؛ فاضل لنکرانی، القواعد الفقهية، ۲۸۶.

۴۳. کاشف الغطاء، القواعد الستة عشر، ۹.

۴۴. صافی، بیان الأصول، ۳۴۸/۳.

۴۵. کلینی، الکافی، ۳۶۵/۷.

قندیلی و دیگران؛ بررسی شمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ/ ۱۹۷

قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نسبت به مرجع ضمان می توان نتیجه گرفت لازمه جلوگیری از پایمال شدن خون محترم در مواردی که امکان اخذ دیه از کسی نباشد و مقتضی برای پایمال شدن خون مسلمان به وجود آمده باشد، پرداخت دیه مقتول از بیت المال است. همچنین ظاهر روایت سلمه بن کهیل تا حدودی به این امر اشاره دارد. در این روایت نقل شده است که حضرت علی (ع) درباره شخصی که مرتکب قتل شده بود و خویشاوندی نداشت فرمود: «دیه مقتول را من از جانب قاتل پرداخت می کنم و نخواهم گذاشت خون مسلمانی پایمال شود.»^{۴۶} ظاهر کلام حضرت که فرمودند نخواهم گذاشت خون مسلمان هدر برود دلالت بر این دارد که به منظور جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمان اگر مرجعی نباشد بیت المال آن را تدارک خواهد کرد. در مسئله مورد بحث نیز باتوجه به آنکه اخذ دیه می تواند مصداق سبیل علیه شخص محسن باشد، امکان اخذ دیه از وی وجود ندارد. بنابراین ظاهراً باید دیه را از بیت المال پرداخت کرد.

مؤید دیگر این احتمال، علت ذکر شده برای پرداخت دیه از بیت المال در روایت عبدالله بن سنان نیز می تواند باشد که بعید نیست بتوان آن را شامل محل کلام دانست. براساس این روایت امام صادق (ع) علت پرداخت دیه از بیت المال در یکی از مصادیق قاعده را این گونه بیان می کنند: همان گونه که میراث او برای امام (ع) است، دیه اش هم بر امام (ع) است.^{۴۷} ظاهراً کلام امام (ع) اشعار به قاعده «مَنْ لَهُ الْغَنَمُ فَعَلَيْهِ الْغُرْمُ» دارد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

همچنین شبیه به آنچه بیان شد در بحث خطای قاضی نیز مطرح می شود.^{۴۸} توضیح آنکه، قضاوت، عملی محسنانه (با قصد احسان عمومی) به جامعه است. اگر حکم قاضی منتهی به مرگ شخصی شود که بعداً معلوم شود بی گناه بوده است و در قضاوت نیز اهمالی رخ نداده باشد، دیه مقتول از بیت المال پرداخت می شود؛ زیرا برای مصلحت جامعه و جلوگیری از اختلال نظام بوده است.^{۴۹} البته نسبت به پرداخت دیه از بیت المال در صورت خطای قاضی ادله خاص وجود دارد اما در هر صورت می تواند مؤیدی بر احتمال مذکور باشد و مبین آن است که پرداخت دیه در چنین مواردی فی نفسه امری خلاف قواعد و دور از ذهن نیست و درباره مشابه چنین چیزی عملاً رخ می دهد. چه بسا در صورت حصول الغای خصوصیت یا تنقیح مناطق قطعی بتوان از آن به عنوان دلیل مستقلى یاد کرد؛ زیرا شاید بتوان گفت عرف یا عقل در می یابد که ملاک این حکم (پرداخت دیه از بیت المال) پایمال نشدن خون است و مستند بودن به خطای قاضی دخالتی

۴۶. کلینی، الکافی، ۳۶۵/۷.

۴۷. کلینی، الکافی، ۳۵۴/۷.

۴۸. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۲۶/۲۷.

۴۹. طباطبائی قمی، هدایة الأعلام، ۳۴؛ اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ۷۰۵/۲.

در اصل حکم ندارد.

مؤید دیگری که می‌توان برای احتمال مذکور ذکر کرد موارد مصرف بیت‌المال است؛ زیرا هر آنچه جزو مصالح مسلمانان باشد مخارج آن از بیت‌المال تأمین می‌شود.^{۵۰} نسبت به مورد مسئله نیز باتوجه به آنکه فعل محسنانه برای منافع عامه بوده اگر منجر به ایراد خسارت جانی بر شخصی شود، جبران این خسارات می‌تواند به‌نوعی جزو مصالح جامعه محسوب شود، خصوصاً اگر فعل صورت گرفته با نظر حاکم جامعه انجام شده باشد؛ زیرا متوفا به منظور منافع و مصالح جامعه کشته شده و جبران خسارات جانی و دیه شخص کشته شده به منظور مصالح جامعه از بیت‌المال امری غیر منطقی و نامتعارف در میان فقها نیست. برای مثال، در باب جهاد و مسئله تترس، فقها جبران خسارات جانی وارده به اشخاصی که به عنوان سپر انسانی قرار گرفته‌اند را جزو مصالح مسلمانان می‌دانند که لازم است از بیت‌المال پرداخت شود؛ زیرا افراد مذکور برای جلوگیری از تعطیل شدن جهاد و نجات جامعه از سلطه کفار و دشمنان اسلام کشته شده‌اند. ازاین‌رو، جبران دیه شخصی که برای مصالح مسلمانان کشته شده است از بیت‌المال امری خلاف رویه شریعت نیست و دارای سابقه است.^{۵۱}

بعید نیست قاعده «من له الغنم فعليه الغرم» نیز بتواند مؤید دیگری بر این مطلب باشد؛^{۵۲} زیرا وقتی مصلحت مدّ نظر محسن عاید به عموم باشد، غرامت فعل او نیز باید بر عهده عموم باشد که محل تأمین آن بیت‌المال خواهد بود.

برای تقویت نظریه مطرح شده می‌توان مؤیدات دیگری نیز ذکر کرد:

قاعده بسندگی به قدر متیقّن: نفی دیه، خلاف اصل و قاعده است. در موارد خلاف قاعده باید به قدر متیقّن آن عمل شود؛ قدر متیقّن آن است که دیه را به‌طور مطلق نفی نکرده و صرفاً به‌صورت جزئی از عهده شخص محسن منتفی بدانیم. همچنان که ظاهر آن است که علت رفع مسئولیت از محسن، همان محسن بودن اوست (الوصف مُشعرٌ بالعلیه)^{۵۳} و عقلاً نیز به همین علت عقوبت وی را قبیح می‌شمارند. بر این مبنا نفی ضمان نیز مختص به خود محسن خواهد بود؛ چراکه اگر محسن بودن علت نفی ضمان باشد، این علت نسبت به مراجع دیگری (نظیر بیت‌المال) که احتمال جبران خسارت از آن‌ها وجود داشته باشد، شمول ندارد (العله تعمم و تخصص).

پاسخ به دو اشکال: اشکالی که ممکن است مطرح شود آن است که پرداخت دیه از بیت‌المال در

۵۰. مرعشی نجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ۳/۲.

۵۱. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۷۲/۲۱؛ شهید ثانی، شرح لمعه، ۲۲۰/۱؛ طباطبائی کربلایی، ریاض المسائل، ۴۸۹/۱.

۵۲. مصطفوی، منه قاعدة الفقهية، ۲۸۴.

۵۳. خویی، غایة المأمول، ۶۰۶/۱.

مسئله مورد بحث، توسعه مسئولیت بیت المال محسوب می شود و در نگاه اول ممکن است غیر منطقی به نظر برسد. در پاسخ می توان گفت: اولاً موارد مصرف بیت المال در شرع مشخص است که یکی از آن ها مصالح مسلمانان می باشد. مدعای این نوشتار نیز آن است که پرداخت دیه شخصی که به منظور مصلحت عموم جامعه کشته شده است جزو مصالح مسلمانان است. بنابراین پرداخت دیه از بیت المال در این مورد، توسعه مسئولیت بیت المال به معنای اضافه شدن به موارد مشخص در فقه نیست، بلکه صرفاً تعیین یکی از مصادیق عنوان کلی، یعنی مصالح مسلمانان است. مؤید این امر نیز چنان که بیان شد پرداخت دیه از بیت المال در باب تترس است که فقها پرداخت دیه کشته شدگان به منظور مصلحت عموم جامعه (جلوگیری از توقف جهاد با دشمنان اسلام و کفار حربی) را جزو مصالح مسلمانان دانسته اند، از این رو قائل به پرداخت دیه از بیت المال هستند. این امر نشان دهنده آن است که پرداخت دیه شخصی که برای مصلحت عموم جامعه (احسان عمومی) جان خود را از دست داده است جزو مصالح مسلمانان است و می تواند از مصادیق مصرف بیت المال باشد.

ثانیاً براساس ادله و مستندات ارائه شده، فعل محسنانه منتهی به مرگ در صورت وجود شرایط لازم می تواند مشمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان شود. در این صورت پرداخت دیه از بیت المال مستند به دلیل شرعی خواهد بود؛ یعنی قاعده مسلم و متقن ابطال ناپذیری خون مسلمان، که اصل قاعده مورد قبول فقهای شیعه است. لذا شبهه مذکور در صورتی قابل طرح است که نتوان شمول قاعده را نسبت به محل بحث اثبات کرد. به عبارت دیگر، پرداخت دیه از بیت المال در صورتی غیر منطقی خواهد بود که فاقد پشتوانه و دلیل شرعی باشد، در حالی که به تفصیل این امر اثبات شد. با این توضیح روشن می شود که تمسک به اصل احتیاط - با این استدلال که توسعه موارد مصرف بیت المال و صرف اموال عمومی برای موارد محل بحث، خلاف احتیاط است - در اینجا وجهی ندارد؛ زیرا با وجود دلیل شرعی نوبت به اصل عملی نمی رسد (الاصل دلیل حیث لا دلیل).

اشکال دیگری که ممکن است مطرح شود این است که نفس فعل محسنانه فاقد ضمان است. از این رو، پرداخت دیه موضوعاً منتفی است و محلی برای جریان قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نیست. اما در پاسخ می توان گفت صرف ضمان آور نبودن فعل، سبب انتفای موضوع قاعده نمی شود. نظیر چنین حالتی در یکی از موارد اجرای قاعده بیان شده است و این امر مبین شمول دامنه قاعده نسبت به چنین حالتی است. در روایت ابی الورد که جزو مستندات قاعده مذکور است راوی نسبت به دیوانه ای که بر اثر دفاع مشروع کشته شده است از امام صادق یا امام باقر (ع) سؤال می کند و حضرت پاسخ می دهند: نظرم این است که

این مرد در برابر قتل دیوانه کشته نمی‌شود و ضامن دیه او نیست «دِيئُهُ عَلَى الْإِمَامِ، وَلَا يَبْطُلُ دَمُهُ».^{۵۴} براساس این روایت، ضمان از عهده شخص مدافع به واسطه دفاع مشروع برداشته شده است و در واقع براساس ادله دفاع مشروع، شخص مدافع ضمانی نسبت به مهاجم ندارد و نفس فعل دفاعی با رعایت شرایط لازم مانند فعل محسنانه ضمان آور نیست. این گونه می‌توان روایت مذکور را تحلیل کرد که باتوجه به آنکه حمله شخص مجنون عدوانی نبوده و از روی زوال عقل بوده است، نمی‌توان خون او را مانند مهاجمی که عدواناً حمله می‌کند و قصد جان کسی را کرده هدر دانست و در هر صورت یک نفس محترم کشته شده است. به عبارتی به واسطه فعلی که ضمان آور نیست نفسی محترم کشته شده است. به همین دلیل برای جلوگیری از پایمال شدن خون وی دیه او از بیت المال پرداخت می‌شود. در صحیحه ابی بصیر هم مضمونی شبیه به روایت ابی الورد نسبت به دفع حمله مجنون و پرداخت دیه از بیت المال نقل شده است.^{۵۵}

نتیجه‌گیری

براساس قاعده احسان خساراتی که به سبب فعل محسنانه ایجاد می‌شود با رعایت شرایط و ضوابط مقرر فاقد ضمان است. در خسارات مالی صرف ظاهراً بنای شریعت بر جبران و تدارک آن از سوی مرجعی دیگر نیست. اما در خسارات جانی شواهد و قراینی وجود دارد که مبین متفاوت بودن رویه و بنای شریعت است. صحیحه ابابصیر که در آن از امام صادق (ع) نقل شده «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ بِغَيْرِ مَا حَكَمَ بِهِ فِي أَمْوَالِكُمْ... لِكَيْلَا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» نیز مبین همین امر است. براساس شواهد و قراین قطعی، در خسارات جانی برخلاف خسارات مالی قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان جعل شده است که طبق آن اگر امکان جبران خسارت از سوی شخصی که مرگ یک مسلمان به وی منتسب است به هر دلیلی میسر نباشد، بیت المال مرجع تدارک دیه است تا مبادا خون مسلمانانی پایمال شود. در این میان، آنچه اهمیت بسیاری دارد تعیین موضوع این قاعده است. شواهد و قراینی حاکی از عرفی بودن موضوع این قاعده است. براین اساس، یکی از مواردی که شبهه پایمال شدن خون مسلمان مطرح می‌شود جایی است که فردی بر اثر فعل محسنانه‌ای کشته شود. اگر در تعیین موضوع قاعده، به ملاک عرفی قائل شویم در جایی که نیت شخص محسن احسان به عموم افراد یک جامعه و نه خصوص فرد مقتول باشد، در نگاه عرف منتفی شدن دیه مقتول می‌تواند مصداقی از پایمال شدن خون یک مسلمان باشد. برای رفع این اشکال نمی‌توان به تخصیص قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان به سبب قاعده احسان تمسک جست، زیرا چنان‌که بیان شد

۵۴. کلینی، الکافی، ۲۹۵/۷.

۵۵. کلینی، الکافی، ۲۹۴/۷.

قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان، آبی از تخصیص است اما با بررسی برخی ادله قاعده می توان به این نتیجه رسید که قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان مرجع خاصی را به خصوص برای تأمین دیه معین نکرده است و حسب مورد ممکن است بیت المال یا خود شخص قاتل یا حتی اقارب او دیه را پرداخت کنند. چنان که روایت ابوبصیر از امام صادق (ع) که نسبت به قاتل فراری فرمودند اگر مالی دارد دیه از مالش گرفته می شود، وگرنه از خویشاوندان وی به ترتیب نزدیکی در خویشاوندی گرفته می شود. اگر خویشاوند ندارد، امام دیه او را می پردازد؛ چراکه خون مرد مسلمان باطل نمی شود نیز تاحدودی دلالت بر این امر دارد. برخی ادله قاعده از جمله روایت سلمه بن کهیل و عبدالله بن سنان و قاعده «من له الغنم فعليه الغرم» نیز مؤیدی بر این امر می تواند باشد. در این بحث نیز با توجه به اینکه ضمانی بر عهده شخص محسن نیست، بیت المال مرجع تدارک دیه است. در این صورت، به مفاد هر دو قاعده احسان و ابطال ناپذیری خون مسلمان عمل شده و تعارضی بین دو دلیل به وجود نخواهد آمد، به خصوص آنکه لسان ادله هر دو قاعده، آبی از تخصیص است. یکی از مصادیق احسان، عموم ماده ۵۰۹ ق.م.ا است (هرگاه کسی در معابر یا اماکن عمومی با رعایت مقررات قانونی و نکات ایمنی عملی به مصلحت عابران انجام دهد و اتفاقاً موجب وقوع جنایت یا خسارت شود، ضامن نیست). در این ماده ضمان از عهده شخص محسن برداشته شده و نسبت به پرداخت دیه از مرجع دیگر قانونگذار سکوت کرده است. براساس آنچه گفته شد این ماده از این جهت با استناد به قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نقدشدنی است. پیشنهاد نگارنده با توجه به آنکه ظاهر ماده صرفاً نفی ضمان از شخص محسن کرده است، قول به ضمان بیت المال - با استناد به قاعده «دُم المسلم لا يذهب هدراً» و اهمیت بسیار زیادی که شریعت اسلام برای دماء و نفوس مسلمانان قائل شده است - در قالب یک رأی وحدت رویه است که خلاف ظاهر ماده نخواهد بود.

منابع

قرآن کریم

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. الهدایة فی شرح الکفایة. به شرح عبدالحسین بن محمدتقی تستری کاظمینی. بغداد: الآداب. چاپ اول، ۱۳۳۰.
- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر. بحر الفوائد فی شرح الفرائد. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی. چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد. دعائم الإسلام. قم: آل البیت (ع). چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. ایضاح الفرائد. به شرح محمد تنکابنی. تهران: بی نا. چاپ اول، ۱۳۸۵ق.
- ایروانی، باقر. دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری. قم: بی نا. چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.

- بجنوردی، سیدحسن. القواعد الفقهية. قم: الهادی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- بجنوردی، سیدمحمد. قواعد فقهیه. تهران: عروج. چاپ سوم، ۱۴۰۱ق.
- جمعی از مؤلفان. مجله فقه اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). چاپ اول، بی تا.
- حر عاملی، محمدبن حسن. وسائل الشیعة. قم: آل البیت (ع). چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی. العناوین الفقهية. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- حسینی نجومی، سیدمرتضی. الرسائل الفقهية. قم: بی تا. چاپ اول، بی تا.
- حکیم، محمدتقی. الاصول العامة للفقهاء المقارن. بیروت: دار الاندلس. چاپ اول، ۱۹۶۵م.
- حکیم، محسن. حقائق الأصول. قم: کتاب فروشی بصیرتی. چاپ پنجم، ۱۴۰۸ق.
- خمینی، روح الله. القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (تهذیب الأصول). قم: دار الفکر-کتاب فروشی اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- خمینی، روح الله. تحریر الوسيلة. قم: دار العلم. چاپ اول، بی تا.
- خویی، ابوالقاسم. غاية المأمول. قم: بی تا. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- خویی، ابوالقاسم. مباني تكملة المنهاج. قم: مؤسسة احیاء آثار الإمام الخوئی (ره). چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- خویی، ابوالقاسم. موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسة احیاء آثار الإمام الخوئی (ره). چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- روحانی، محمدصادق. فقه الصادق. قم: آیین دانش. چاپ اول، ۱۴۳۵ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر. الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف. بی جا: امام صادق (ع). چاپ اول، بی تا.
- سبحانی تبریزی، جعفر. سلسلة المسائل الفقهية. قم: بی تا. چاپ اول، بی تا.
- سبزواری، سیدعبدالأعلى. مهذب الأحكام. قم: المنار. چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية. قم: کتاب فروشی داورى. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- صافی، لطف الله. بیان الأصول. قم: بی تا. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- صدر، محمدباقر. بحوث في علم الأصول. بیروت: الدار الإسلامية. چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- صدر، محمدباقر. مباحث الأصول. قم: مکتب الإعلام الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- طباطبایی قمی، سیدتقی. هداية الأعلام إلى مدارك شرائع الأحكام. قم: محلاتی. چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- طباطبایی کربلایی، علی بن محمدعلی. ریاض المسائل. قم: آل البیت (ع). چاپ اول، بی تا.
- طباطبایی، محمدبن علی. کتاب المناهل. قم: آل البیت (ع). چاپ اول، بی تا.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية. قم: امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

قندیلی و دیگران؛ بررسی شمول قاعده ابطال ناپذیری خون مسلمان نسبت به فعل محسنانه منتهی به مرگ/۲۰۳

- فاضل موحدی لنگرانی، محمد. القواعد الفقهية. قم: چاپخانه مهر. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن. كشف الثام و الإيهام عن قواعد الأحكام. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- فیاض کابلی، محمد اسحاق. المسائل المستحدثة. کویت: مؤسسة محمد رفیع حسین. چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. مفاتیح الشرائع. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره). چاپ اول، بی تا.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر. القواعد الستة عشر. بی جا: مؤسسة کاشف الغطاء. چاپ اول، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامية. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- لاری، سید عبدالحسین. التعليقة على المكاسب. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- محقق داماد، سید مصطفی. قواعد فقه. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی. چاپ دوازدهم، ۱۴۰۶ق.
- مرعشی، سید شهاب الدین. القصاص على ضوء القرآن و السنة. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره). چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی. فرهنگ نامه اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. چاپ اول، بی تا.
- مروجی، علی. تمهید الوسائل في شرح الرسائل. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- مصطفوی، سید محمد کاظم. مائة قاعدة فقهية. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. چاپ چهارم، ۱۴۲۱ق.
- مکارم شیرازی، ناصر. القواعد الفقهية. قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین. چاپ سوم، ۱۴۱۱ق.
- مکارم شیرازی، ناصر. انوار الأصول. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع). چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالحکیم. فقه الحدود و التعزیرات. قم: مؤسسة النشر لجامعة المفید (ره). چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
- موسوی خوانساری، سید احمد. جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- نائینی، محمد حسین. المكاسب و البيع. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *al-Hidāya fi Sharḥ al-Kifāya*. Bi Sharḥ ‘Abd al-Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī Tustarī Kāzīmīnī. Baghdād: al-Ādāb. Chāp-i Awwal, 1911/1330.

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Taḥrīr al-Aḥkām al-Shar‘īyah ‘alā Mazhab al-Imāmiyya*. Qum: Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal, 1999/1420.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Īdāḥ Fawā'id*. Bi Sharḥ Muḥammad Tunikābunī, s.l. Chāp-i Awwal, 2007/1385.

- Āshtiyānī, Muḥammad Hasan ibn Ja‘far. *Baḥr al-Fawā'id fī Sharḥ al-Farā'id*. Beirut: Mū'assisa al-Tārīkh al-‘Arabī. Chāp-i Awwal, 2008/1429.
- Bujnūrdī, Sayyid Ḥasan. *al-Qawā'id al-Fiqhīyah*. Qum: al-Hādī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.
- Bujnūrdī, Sayyid Muḥammad. *Qawā'id al-Fiqhīyah*. Tehran: Urūj. Chāp-i Sivum, 1981/1401.
- Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām wa al-Ibhām ‘an Qawā'id al-Aḥkām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1416.
- Fayyāḍ Kābulī, Muḥammad Ishāq. *Al-Masā'il al-Mustaḥdathah*. Kuwait: Mū'assisa Muḥammad Rafī‘ Ḥusayn. Chāp-i Awwal, 2005/1426.
- Fāzil Muwaḥidī Lankarānī, Muḥammad. *al-Qawā'id al-Fiqhīyah*. Qum: Chāpkhānah-yi Mihr, Chāp-i Awwal, 1995/1416.
- Fiyḍ Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaḍā. *Mafātīḥ Sharā'i'*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar‘ashī Najafī, Chāp-i Awwal, s.d.
- Ḥakīm, Muḥammad Taqī. *al-Uṣūl al-‘Āmah fī Al-Fiqh al-Muqārin*. Beirut: Dār al-Andalus, Chāp-i Awwal, 1996/1416.
- Ḥakīm, Muḥsin. *Ḥaqā'iq al-Uṣūl*. Qum: Kitābfurūshī Baṣīratī, Chāp-i Panjum, 1988/1408.
- Ḥakīm, Sayyid Muḥammad Taqī. *al-Uṣūl al-‘Āmah fī Al-Fiqh al-Muqārin*.
- Ḥurr ‘Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā'il al-Shī'a*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1989/1409.
- Ḥusaynī Marāghī, ‘Abd al-Fattāḥ ibn ‘Alī. *al-Anāwīn al-Fiqhīyah*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1996/1417.
- Ḥusaynī Nujūmī, Sayyid Murtaḍā. *Al-Rasā'il al-Fiqhīyah*. Qum: s.n. Chāp-i Awwal, s.d.
- Ibn Ḥayyūn, Nu‘mān ibn Muḥammad. *Da‘īm al-Islām*. Qum: Āl al-Bayt(AS), Chāp-i Duwwum, 2007/1385.
- Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarā'ir al-Ḥawī li-Taḥrīr al-Fatāwī*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1990/1410.
- Īrawānī, Bāqir. *Durus Tamhīdīyah fī al-Fiqh al-Istidlālī ‘alā al-Mazḥab al-Ja‘fari*. Qum: s.n. Chāp-i Duwwum, 2006/1427.
- Jam‘ī az az Mu‘ālifān. *Majalīh-yi Fiqh Āl al-Bayt(AS)*. Qum: Mū'assisa Dāyira al-Ma‘ārif Fiqh-i Islāmī bar Mazḥab Ahl-i Bayt(AS). Chāp-i Awwal, s.d.
- Kāshif al-Ghiṭā', Ja‘far ibn Khaḍir. *Al-Qawā'id al-Sitah ‘Ashar*. S.l. Mū'assisah Kāshif al-Ghiṭā'. Chāp-i Awwal, s.d.

Khū f, Abū al-Qāsim. *Ghāyah al-Ma'mūl*. Qum: s.n, Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Khū f, Abū al-Qāsim. *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Qum: Mū'assisa Ihya' Āsār Imām al-Khū'ī. Chāp-i Awwal, 2002/1422.

Khū'ī, Abū al-Qāsim. *Mausū'at al-Imām al-Khū'ī*. Qum: Mū'assisa Ihya' Āsār al-Imām al-Khū'ī. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Khumaynī, Rūh Allāh. *al-Qawā'id al-Fiqhiyah wa al-Ijtihād wa Taqlīd (Tahdhib al-Uṣūl)*. Qum: Dār al-Fikr-Kitābfurūshī Ismā'īliyyān. Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Khumaynī, Rūh Allāh. *Tahrīr al-Wasīlah*. Qum: Dār al-'Ilm. Chāp-i Awwal, s.d.

Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.

Lārī, Sayyid 'Abd Ḥusayn. *al-Ta'liqā 'alā al-Makāsib*. Qum: Mū'assisa al-Ma'ārif al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *al-Qawā'id al-Fiqhiyah*. Qum: Madrasah Imām Amīr al-Mu'minīn. Chāp-i Sivum, 1991/1411.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Anwār al-Uṣūl*. Qum: Madrasah-yi Imām 'Alī ibn Abī Ṭālib (AS), Chāp-i Duwwum, 2007/1428.

Mar'ashī, Sayyid Shahāb al-Dīn. *al-Qaṣās 'alā Ḍaw' al-Qurān wa al-Sunna*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī Najafī. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Markaz-i Itilā'āt va Madārik-i Islāmī. *Farhangnāmah-yi Uṣūl Fiqh*. Qum: Pazhūhishgāh-i 'Ulūm va Farhang-i Islāmī. Chāp-i Awwal, s.d.

Marūjī, 'Alī. *Tamhīd al-Wasā'il fī Sharḥ al-Rasā'il*. Qum: Mū'assisah-yi Nashr Islāmī. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Muḥaqqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā. *Qawā'id Fiqh*. Tehran: Markaz-i Nashr-i 'Ulūm-i Islāmī. Chāp-i Davāzdahum, 1986/1406.

Muḥaqqiq Ḥillī. Ja'far ibn Ḥasan. *Sharā'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Ismā'īliyyān, Chāp-i Duwwum, 1988/1408.

Mūsawī Ardabīlī, Sayyid 'Abd Karīm. *Fiqh al-Ḥudūd wa al-Ta'zīrāt*. Qum: Mū'assisa al-Nashr li-Jāmi'ah al-Mufid. Chāp-i Duwwum, 2006/1427.

Musawī Khuwānsārī, Sayyid Aḥmad. *Jāmi' al-Madārik fī Sharḥ Mukhtaṣar al-Nāfi'*. Qum: Ismā'īliyyān. Chāp-i Duwwum, 1985/1405.

Muṣṭafāwī, Sayyid Muḥammad Kāzīm. *Mī'at Qā'idah Fiqhiyah*. Qum: Mū'assisah-yi Nashr Islāmī. Chāp-i Chāhārum, 2000/1421.

Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn. *al-Makāsib wa al-Bay'*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Rūḥānī Muḥammad Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qum: Āyīn Dānish. Chāp-i Awwal, 2014/1435.

Sabzawārī, Sayyid 'Abd al-A'lā. *al-Muḥadhdhab al-Aḥkām*. Qum: al-Minār. Chāp-i Chāhārum, 1993/1413.

Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Buḥūth fi 'Ilm al-Uṣūl*. Beirut: Dār al-Islāmiya, Chāp-i Awwal, 1996/1417.

Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Mabāḥith al-Uṣūl*. Qum: Maṭba'at al-A'lām al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1988/1408.

Ṣafī, Luṭf Allāh. *Bayān al-Uṣūl*. Qum: s.n. Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Ṣāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan. *Jawāhir al-Kalām fi Sharḥ Sharā'y al-Islām*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. Chāp-i Haftum, 1984/1404.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *al-Rawḍa al-Baḥiyya fi Sharḥ al-Lum'ah al-Dimashqiyyah*. Qum: Kitābfurūshī, Dāwarī, Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Subḥānī Tabrizī, Ja'far. *Al-Inṣāf fi Masā'il Dāma Fihā al-Khalāf*. S.l. Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal, s.d.

Subḥānī Tabrizī, Ja'far. *Silsilah Al-Masā'il al-Fiqhiyah*. Qum: s.n. Chāp-i Awwal, s.d.

Ṭabāṭabāyī Qumī, Sayyid Taqī. *Hidāya al-A'lām ilā Madārik Sharā'y al-Aḥkām*. Qum: Maḥalātī. Chāp-i Awwal, 2004/1425.

Ṭabāṭabāyī Karbalāyī, 'Alī ibn Muḥammad 'Alī. *Ri'yāḍ al-Masā'il*. Qum: Āl al-Bayt(AS), Chāp-i Awwal, s.d.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad ibn 'Alī. *Kitāb al-Manāhil*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, s.d.